

با عرض سلام

« تأیید و توجه »

تصور کنیم که روی دیوار یک نقاشی یا یک عکس بسیار زیبا باشد، بسیار بسیار زیبا، به طوری که همه با خود بگویند که عجب تصویری است و شروع کنند به تمجید کردن از آن. خب حالا بعد از این همه تعریف و تمجید، چه چیزی به این تصویر می رسد؟ چه سودی برای این نقاشی دارد؟ به فرض که مردم کلی تعریف کنند، چه فایده ای برای نقاشی روی دیوار دارد؟ به فرض که مردم لذت ببرند، چه لذتی برای نقاشی روی دیوار دارد؟ هیچ سود و لذتی ندارد. چون این تصویر فقط یک نقش است و جانی ندارد. حالا همانیده بودن با تأیید و توجه هم همین طور است.

همانیده بودن با تأیید و توجه یعنی این که من خودم را تبدیل به یک نقاشی و یک تصویر ذهنی در ذهن دیگران کرده ام و می خواهم مردم مرا در ذهنشان خیلی عالی و قشنگ ببینند و بگویند عجب نقاشی زیبایی است. مثلاً مردم در ذهنشان یک تصویر عالی تجسم کنند که در آن پول زیاد و دانش و مقام زیاد و روابط و اخلاق عالی باشد و خلاصه خیلی قشنگ باشد. خب به فرض که مردم هم تعریف بدهند و لذت ببرند، چه چیزی به من می رسد؟ چه ذوقی برای من دارد؟ شاید در جواب گفته شود که حالمان با این تأیید و توجه خوش می شود، ولی این خوشی درواقع از یک نقاشی است و اصیل نیست. این خوشی از یک تصویر متغیر به دست آمده است که هر لحظه تغییر می کند و بالا و پایین می شود. کافی است مردم بگویند: عجب تصویر قشنگی، آن موقع حال خوب می شود، و اگر بگویند بد است، حال بد می شود. یعنی حال من به نظر دیگران راجع به این نقاشی ارائه شده من بستگی دارد. خوشی آن بسیار زودگذر است و آدم را محتاج تر و تشنه تر می کند برای گرفتن تأیید و توجه. ولی درد آن، آدم را از پای درمی آورد، آدم را از زندگی واقعی دور می کند و به تصاویر و نقش ها می کشاند، و البته انواع دردها مثل مقایسه و حسادت را هم به همراه دارد.

نقش، اگر خود نقش سلطان یا غنی ست
صورت ست از جان خود بی چاشنی ست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۱

نقش یا تصویر ذهنی اگر حتی نقش شاه یا افراد ثروتمند هم باشد، فقط یک صورت و یک نقاشی است و هیچ جان و ذوقی ندارد. این که خودم را در ذهنم طبق پندار کمال تصور کنم، فقط یک نقش است و ذوقی ندارد.

زینت او از پرای دیگران
باز کرده بیهده چشم و دهان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۲

آن نقاشی و تصویر ذهنی زیبا، فقط برای دیگران است که به آن نگاه کنند، و گرنه برای خودش هیچ سودی ندارد و بیهوده است. این که دیگران در ذهنشان یک تصویر ذهنی زیبا برای من بسازند، چه سودی برای من خواهد داشت؟

ای تو در پیکار، خود را باخته
دیگران را تو ز خود نشناخته
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۳

تو در تلاش و مقاومت برای این هستی که خودت را به صورت نقاشی زیبا ارائه کنی، بنابراین اصل خودت را گم کرده ای و نمی توانی تشخیص بدهی که تو آن تصویر درون ذهن دیگران نیستی.

تو به هر صورت که آیی بیستی
که، منم این، والله آن تو نیستی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۴

می گوید تو هر گونه که خودت را در ذهن توصیف کنی و بگویی من به این صورت هستم، تو آن نیستی. تو عاری از هر گونه توصیف و نقش و تصویر ذهنی هستی.

یک زمان تنها بمانی تو ز خلق
در غم و اندیشه مانی تا به خلق
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۵

می گوید تو کل عمرت را تلاش می کنی که مردم تو را زیبا ببینند و از تو یک تصویر ذهنی خوب داشته باشند و تو را تعریف بدهند و بنابراین مدام از این خوشی می گیری. ولی بالاخره یک روز همه تو را ترک می کنند و تنها می شوی و هیچ کس سراغت را نمی گیرد، آن موقع است که پر از درد و غم و اندوه می شوی، چون به توصیفات دیگران عادت کرده ای.

این تو کی باشی؟ که تو آن اَوْحَدی
که خوش و زیبا و سرمست خودی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۶

تو کی این توصیفات و تصاویر ذهنی هستی؟ تو این‌ها نیستی، بلکه تو زندگی یکتا هستی که خوش و زیبا و سرمستِ خودت هستی.

چیست اندر خُم، که اندر نهر نیست؟
چیست اندر خانه، کاندَر شهر نیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۱۰

می‌گویند در خُم کوچک چه چیزی است که در نهر نیست؟ در خانه چه چیزی است که در شهر نیست؟ یعنی خانه جزو شهر است و هرچه در خانه هست، جزو شهر هم هست. یعنی زندگی بی‌نهایت است و همه‌چیز در آن جا دارد، تو چرا رفتی و در ذهن محدود جا گرفتی؟ هرچه که در ذهن محدودت می‌خواهی، همه در درون بی‌نهایت تو هست، چرا ذهن را رها نمی‌کنی؟ چرا شادی بی‌سبب را رها کردی و خوشی لحظه‌ای پرزحمت را چسبیدی؟

-برنامه شماره ۷۷۱

با سپاس و تشکر
-فرشاد از خوزستان